



The Impact of *Aqd al-Dhimma* on the Legal Status of Places of Worship for the People of the Book in Islamic Territories

Mehdi Moazami Goudarzi: Assistant Professor, Department of Law, Faculty of Humanities, Ayatollah Borujerdi University, Borujerd, Iran (Corresponding Author).

m.moazamigoudarzi@abru.ac.ir

Mahmood Akbari: Assistant Professor, Department of Law, Faculty of Humanities, Ayatollah Borujerdi University, Borujerd, Iran.

M.akbari@abru.ac.ir

Abstract

The primary legal basis for the residence of the People of the Book (*Ahl al-Kitāb*) in Islamic territories is the pact of protection, known as the *dhimma*. This pact grants them the right of domicile (*ḥaq -al-istīʿān*), the implications of which for their religious sites are the central issue of this study. This paper, specifically, examines the legal rulings on maintaining (*ibqāʾ*) the existing places of worship and constructing (*iḥdāth*) new ones. Using an analytical-descriptive approach, it is shown that a clear juristic consensus (*ijmāʾ*) permits the People of the Book—Jews, Christians, and Zoroastrians—to maintain their pre-existing religious sites.

However, the construction of new sites is a matter of juristic disagreement. The legal status of this prohibition is debated, with three main views: that it is a fundamental pillar (*rukn*) of the *dhimma* pact, an ancillary stipulation (*sharṭ ḍimn al-'aqd*), or an absolute rule. This paper argues for the ancillary stipulation view, based on juristic consensus and the sound narration (*ṣaḥīḥa*) of *Zurāra*. Furthermore, the ruling on construction is contingent on the city's history. In cities founded by Muslims or taken by force (*'unwa*), construction is prohibited by consensus and supported by three narrations. Conversely, in cities acquired through a peace treaty (*ṣulḥ*), the ruling varies. If the treaty allows non-Muslims to retain land ownership in exchange for a land tax (*kharāj*), they possess full authority to build new places of worship. If, however, the land becomes Muslim property, the right to build depends entirely on the specific conditions stipulated in the *dhimma* pact.

Keywords

'*Ad- al- Dhimma*' (Pact of Protection), *Dhimmi*- Religious Freedom, Places of Worship, Right of Residence, *Jizya*, Islamic Law (*Fiqh*).



تأثیر عقد ذمه بر ابقا یا احداث اماکن دینی اهل کتاب در سرزمین‌های اسلامی

مهدی معظمی گودرزی: استادیار گروه دانشکده علوم انسانی، گروه حقوق دانشگاه آیت الله بروجردی، بروجرد، ایران (نویسنده مسئول). m.moazamigoudarzi@abru.ac.ir

محمود اکبری: استادیار گروه دانشکده علوم انسانی، گروه حقوق دانشگاه آیت الله بروجردی، بروجرد، ایران. M.akbari@abru.ac.ir

چکیده

رایج‌ترین سبب برای اقامت کفار کتابی در بلاد اسلامی، از طریق عقد ذمه است. اثر حاصل از این قرارداد برای کفار حق استیطان (حق وطن گرفتن) است. مسئله مورد بحث این است که حق استیطان از طریق عقد ذمه چه تأثیری در ابقا (باقی ماندن اماکن قدیم) و احداث (ایجاد اماکن جدید) اماکن دینی دارد. این نوشتار به صورت تحلیلی-توصیفی به این نتایج رسیده که ابقای اماکن دینی برای کفار کتابی (یهودی، مسیحی و مجوسی) به طور مطلق به اجماع فقها جایز است، اما درباره احداث اماکن دینی اختلاف است. فقها اولاً، نسبت به اینکه عدم احداث جزو ارکان عقد ذمه باشد یا به صورت شرط ضمن عقد بیاید یا مطلق بیان شود، سه دیدگاه دارند که نظریه وسط به خاطر وجود اجماع و صحیحه زراعه پذیرفتنی است. ثانیاً، حکم احداث بسته به نوع شهر است؛ اگر شهر جزو شهرهایی باشد که مسلمانان آن‌ها را ایجاد کرده یا به زور و غلبه فتح کرده باشند، احداث اماکن دینی به خاطر اجماع و سه روایت ممنوع است، اما اگر آن شهر از طریق صلح فتح شده باشد، دو صورت است. اول، امام با کفار مصالحه کند مبنی بر اینکه زمین به ملکیت آن‌ها باقی بماند، اما امام سالانه از آن‌ها خراج بگیرد. در این صورت کفار اختیار تام نسبت به احداث اماکن دینی دارند. دوم، امام با کفار مصالحه کند مبنی بر اینکه زمین به ملکیت مسلمانان دربیاید، احداث اماکن دینی بسته به شرط جواز یا عدم جواز احداث، در ذیل عقد ذمه قرار دارد.

واژگان کلیدی: عقد ذمه، کافر ذمی، آزادی، اماکن دینی، حق استیطان، جزیه، فقه اسلامی.

مقدمه

بی‌تردید آزادی مذهب یکی از بنیادی‌ترین حق‌های مدنی و سیاسی است؛ به‌طوری‌که در ماده ۱۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸ آمده است «هرکس حق دارد که از آزادی فکر، وجدان و مذهب بهره‌مند شود». در ماده ۱۸ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶ نیز به همین بیان به‌صراحت از آن نام برده شده است؛ البته این حق مطلق نیست؛ به‌طوری‌که محدودیت‌های وارد بر آن در ماده ۲۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است. این حق در حقوق بشر معاصر در سه جنبه مورد توجه قرار گرفته است: حق انتخاب مذهب، منع تبعیض مذهبی و بالاخره عمل به مناسک و تعالیم مذهبی. به‌خاطر وجود این مباحث در سطح بین‌الملل و اهمیت آن در مباحث حقوق بشری، ضرورت داشت که به مباحثی در این زمینه از طریق بازخوانی منابع اسلامی پرداخته شود.

درحقیقت، بازخوانی موضوع اماکن دینی از منظر فقهی، بررسی یکی از مصادیق تعامل با اقلیت‌های دینی در بلاد اسلامی است که حقوق آن‌ها را در چهارچوب آزادی مذهب در این قسمت تبیین می‌کند. افزون‌براین، ثمرات متعددی هم بر این موضوع مترتب است که از جمله آن‌ها می‌توان به شناسایی حق بر داشتن مناسک، چگونگی برگزاری آن، محل برگزاری و... اشاره کرد.

با توجه به اهمیت و ضرورت بحث در حقوق بشر، جا دارد که به یکی از مصادیق آزادی مذهب یعنی اماکن دینی (در زیرمجموعه عمل به مناسک و تعالیم مذهبی) اقلیت‌های دینی یعنی کفار ذمی در بلاد اسلامی پرداخته شود. این نوشتار به موضوع برخورداری از اماکن دینی یکی از اقلیت‌های بلاد اسلامی یعنی کفار کتابی در قالب عقد ذمه پرداخته است. هدف این نوشتار، تبیین حدود و ثغور این آزادی به‌صورت تحلیلی و توصیفی از منابع فقه امامیه است. در این نوشتار سعی شده است ابتدا مفاهیم مرتبط با موضوع بحث که عبارت‌اند از ذمه، کافر کتابی و مصادیق آن، بلاد اسلامی، اماکن دینی و استیطان بررسی و در ادامه، به جایگاه این بحث در عقد ذمه پرداخته شود. درنهایت، با تنويع مباحث مرتبط با بحث و صور مختلفه در موضوع، به‌نوعی به وجود این حق یعنی برخورداری از اماکن دینی در بلاد اسلامی البته نه به‌طور مطلق، بلکه در قالب ضوابط و محدودیت‌ها پرداخته شود. در این مباحث نیز به بحث ماهیتی

عقد ذمه به صورت گذرا اشاره شده است تا به طور غیرمستقیم بیان شود که آیا حاکم اسلامی با اعطای این حق به کفار کتابی، حق رجوع از این حق و به تبع آن، حق اسقاط این حق را دارد یا ندارد؟

۱. پیشینه تحقیق

درباره حقوق اقلیت‌های دینی پژوهش‌های متعددی چه به صورت کتاب و چه به صورت مقاله صورت گرفته است. از جمله کتاب‌ها می‌توان به کتاب‌های حقوق اقلیت‌ها براساس قانون ذمه (عمید زنجانی، ۱۳۶۷)، اسلام و همزیستی مسالمت‌آمیز (عمید زنجانی، ۱۳۴۱)، امام‌علی (علیه‌السلام) و حقوق اقلیت‌های دینی (عمید زنجانی، ۱۳۸۰)، کتاب حقوق اهل کتاب از دیدگاه قرآن (آریانی، ۱۴۰۲) و... اشاره کرد. این کتاب‌ها درباره حقوق اقلیت‌ها به طور مطلق بحث کرده‌اند و به این صورت خاص که پژوهش پیش رو بحث کرده است، به موضوع نپرداخته‌اند. در میان مقالات، موارد مختلفی درباره حقوق اقلیت‌ها بحث کرده‌اند، اما به طور خاص درباره اماکن دینی تنها یک مقاله وجود دارد و آن «احداث، نگهداری و ترمیم معابد اقلیت‌های دینی در فقه امامیه» اثر مهدویان است. این مقاله بیشتر به ادله جواز یا حرمت احداث اماکن دینی پرداخته، اما امتیاز نوشته پیش رو این است که در ابتدا ریشه این نوع حق را برای اقلیت‌ها از طریق عقد ذمه مورد بررسی قرار داده و در ادامه، به اقسام سرزمین‌های بلاد اسلامی پرداخته و جواز یا عدم جواز را به تفصیل بر اساس نوع سرزمین و شروط مقرر در عقد ذمه مورد بررسی قرار داده است. این در حالی است که مقاله پیشین اصلاً به بحث ریشه‌ای و مبدأ وجود یا عدم وجود این حق توجه نکرده است؛ افزون‌براینکه نقد ادله و رسیدگی به آن‌ها در آن مقاله در غایت ضعف است.

۲. مفهوم‌شناسی

با توجه به موضوع نوشتار و پیش از تبیین موضوع بحث، باید یک‌سری از مفاهیم مطرح در ضمن نوشتار، به طور مختصر تبیین و مقصود از آن‌ها تشریح شود. این مفاهیم عبارت از ذمه، کافر کتابی، بلاد اسلامی، اماکن دینی و استیطان است که در زیر به ترتیب توضیح داده می‌شوند.

۲-۱. ذمه

ذمه مصدر ثلاثی مجرد فعل ذَمَّ يَذُمُّ است. اگر همین فعل به باب تفعیل رود، مصدر معروف این فعل در آن باب بر وزن فَعَال ذَمَام است. لغویون برای این ماده معانی‌ای را بیان کرده‌اند از جمله حُرْمَت نگه داشتن (جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۵، ص. ۱۹۲۶)، عهد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص. ۳۳۱) و ضمان نیز گفته می‌شود مانند اینکه گفته شود «هذا فی ذمتی»؛ این در ضمان من است (زمخشری، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص. ۴۰۴)، اما ابن اثیر در *النهایه* (بی‌تا، ج ۲، ص. ۱۶۸)، فیومی در *مصباح‌المنیر* (بی‌تا، ج ۲، ص. ۲۱۰) و ابن منظور در *لسان‌العرب* (۱۴۱۴ق، ج ۱۲، ص. ۲۲۱)، هر سه افزون بر معنای حرمت و عهد، امان را نیز بر شمرده‌اند. با این تعبیر، ذمه نوعی امان دادن به کفار است. پیش از تبیین تعریف اصطلاحی عقد ذمه، این نکته نیز گفته شود که عقد ذمه با عقد جزیه یکی است؛ چنان‌که شیخ طوسی در مبسوط در این رابطه می‌نویسد «عقد الجزیه فهو الذمه» (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص. ۳۷) یا ابن ادریس حلی می‌نویسد «عقد الجزیه فهو عقد الذمه» (حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص. ۴۷۵) یا مثلاً صاحب *شرایع* در یک جا تعبیر به عقد الذمه کرده‌اند (حلی (محقق)، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص. ۳۴۲) و در جای دیگر تعبیر به عقد الجزیه (حلی (محقق)، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص. ۲۹۹).

آنچه ما از تتبع در کتاب‌های فقهی به دست آوردیم، این است که هیچ فقهی در صدد تعریف مستقیم عقد بر نیامده است. اگر تعریفی از این عقد صورت گرفته، از طریق تعریف جزیه بوده است. در رابطه با جزیه، سه تعریف قریب به هم ارائه شده که شامل موارد زیر است.

اول: الجزیه هی الوظیفه الماخوذه من اهل الکتاب لاقامتہم بدار الاسلام فی کل عام؛ جزیه مالی است که در برابر اقامت اهل کتاب در قلمرو اسلام، سالانه از آن‌ها دریافت می‌شود. علامه حلی در منتهی (۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص. ۱۶) و تذکره (۱۴۱۴ق، ج ۹، ص. ۲۷۶) این تعریف را برگزیده‌اند.

دوم: الجزیه هی الوظیفه الماخوذه من اهل الکتاب لاقامتہم بدار الاسلام فی کل عام لبقائهم علی ذمتهم؛ جزیه مالی است که در برابر اقامت اهل کتاب در قلمرو اسلام به‌خاطر بقای آن‌ها در ذمه، سالانه از آن‌ها دریافت می‌شود (مازندرانی، ۱۴۲۹ق، ج ۳،

ص. ۴۹۴). این تعریف همان تعریف اول است، تنها قید «لبقائهم علی ذمتهم» افزوده شده است.

سوم: الجزیه هی وظیفه المأخوذة من اهل الكتاب لاقامتهم بدارالاسلام و كُف القتال عنهم» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص. ۲۲۸)؛ جزیه مقرره‌ای است که از اهل کتاب در مقابل اقامت آن‌ها در دارالاسلام و خودداری از جنگیدن با آن‌ها اخذ می‌شود.

هر سه تعریف یک وجه مشترک داشتند و آن اینکه هر سه، دو رکن عقد ذمه یعنی بذل جزیه و حق اقامت آن‌ها در قلمرو اسلام را دارند. منتها در تعریف اول قید «فی کل عام» برای پرداخت جزیه است. پس رکن تشکیل‌دهنده عقد نیست. از این رو در تذکره این قید را نیاورده است. در تعریف دوم، قید «لبقائهم علی ذمتهم» را افزوده است که به نظر می‌رسد قید اضافی است، اما مهم‌ترین نقیصه دو تعریف یادشده این است که آن دو، رکن سوم تعریف یعنی خودداری از قتال با آن‌ها را نیاورده‌اند. این در حالی است که این قید یکی از مهم‌ترین هدف‌های عقد ذمه است. به عبارت دیگر، هدف غایی از بستن این قرارداد این است که جان، مال و ناموس کفار ذمی در امان بماند و مسلمانان با این عقد، از قتال با آن‌ها خودداری کنند. باین حال و با توجه به اهمیت این موضوع، دو تعریف نخست با کمال تعجب این قید را نیاورده‌اند. با این بیان به نظر می‌رسد که تعریف سوم کامل‌ترین تعاریف باشد.

۲-۲. کافر کتابی و مصادیق آن

نسبت به اینکه کافر کتابی کیست، سه قول بین فقها مطرح است.

قول اول: قول مشهور فقهای امامیه است که قائل‌اند مراد از کافر کتابی، کفاری هستند که یا بالحقیقت دارای کتاب هستند مانند یهودی و نصارا یا دارای شبه‌کتاب هستند که آن‌ها را منحصر در مجوسی می‌دانند. به این مهم فقها هنگامی که می‌خواهند طرف قرارداد ذمه (معقودگه) را بیان کنند، تصریح دارند. در این باب، شیخ مفید در *المقنعه* (۱۴۱۳ق، ص. ۲۶۹)، طوسی در *نهایه* (۱۴۰۰ق، ص. ۱۹۳)، حلبی در *الکافی فی‌الفقه* (۱۴۰۳ق، ص. ۲۴۹)، ابن ادریس حلی در *سرائر* (۱۴۱۰ق، ج ۲، ص. ۶)، علامه حلی در کتاب‌های تذکره (۱۴۱۴ق، ج ۹، ص. ۲۷۴)، منتهی (۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص. ۱۷)، تحریر (۱۴۲۰ق، ج ۲، ص. ۱۴۹)، خویی در *منهاج* (۱۴۱۰ق، ج ۱، ص. ۳۹۱)، روحانی

در کتاب‌های منهاج (بی‌تا، ج ۱، ص. ۵۲۱) و فقه‌الصادق (علیه‌السلام) (۱۴۱۲ق، ج ۱۳، ص. ۵۰) و نیز دیگر فقها در کتاب‌های دیگر تصریح کرده‌اند. برای مثال، شیخ طوسی در نهاییه می‌نویسد «جزیه بر اهل کتاب واجب است... که آن‌ها یهود و نصارا هستند یا کسانی که در حکم اهل کتاب [یعنی] مجوس هستند» (طوسی، ۱۴۰۰ق، ص. ۱۹۳). این گفته شیخ طوسی را محقق حلی نیز در نُکت‌النهایه تأیید می‌کند (حلی (محقق)، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص. ۴۴۴) یا علامه در تذکره، متهمی و تحریر بعد از اینکه می‌گوید قرارداد ذمه با کفار اهل کتاب بسته می‌شود، در ادامه می‌نویسد «مراد ما از اهل کتاب کسانی است که حقیقتاً دارای کتاب باشند که آن‌ها یهودی و نصارا یا دارای شبه‌کتاب باشند. آن‌ها عبارت‌اند از مجوس» (حلی (علامه)، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص. ۲۷۴؛ حلی (علامه) ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص. ۱۷؛ حلی (علامه) ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص. ۱۴۹).

قول دوم: بنا بر نقل علامه حلی در مختلف، ابن ابی‌عقیل کافر کتابی را منحصر در یهود و نصارا می‌داند. (حلی (علامه)، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص. ۴۳۱)، اما قول ایشان با وجود اجماع (طوسی (ب)، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص. ۵۴۳) و وجود چندین روایت^۱ که مجوس را نیز اهل کتاب می‌داند، مورد قبول نیست.

قول سوم: این گروه، کفار کتابی را چهار گروه می‌دانند. این‌ها افزون‌بر سه گروه یادشده، صائبی‌ها را نیز از اهل کتاب می‌دانند (حلی (علامه)، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص. ۴۳۳؛ خویی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص. ۳۹۱؛ روحانی، بی‌تا، ج ۱، ص. ۵۲۰). استدلال این‌ها نیز ضعیف است؛ زیرا اولاً، شیخ مفید که از بارزترین متکلمان شیعه است، در کتاب المقنعه به‌طور صریح، صابئان را از نصارا نمی‌داند (مفید، ۱۴۱۳ق، ص. ۲۷۰). ثانیاً، شیخ طوسی در خلاف ادعای اجماع کرده است که از صابئان جزیه گرفته نمی‌شود (طوسی، ۱۴۰۷ق، الف، ج ۵، ص. ۵۴۳).

با این بیان مشخص شد که اهل کتاب به‌غیر از این سه گروه به دیگر کفار مانند عبادة‌الاوئان (بت‌پرستان)، ستاره‌پرستان از صابئان و... گفته نمی‌شود و به‌تبع، از آن‌ها هم جزیه گرفته نمی‌شود (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص. ۳۶). منظور از دیگر اصناف کفار در کلام شیخ در مبسوط، کفار دارای صُحف آدم و ابراهیم ادريس، زبور داوود و غیره از این کُتب است (حلی (علامه)، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص. ۲۸۲)؛ یعنی با اینکه این‌ها دارای

کتاب آسمانی هستند، اما از جمله اهل کتاب شمرده نمی‌شوند. علت این موضوع همان‌طور که علامه در منتهی بیان داشته، این است که این کتاب‌ها اولاً، در منزله و رتبه تورات و انجیل نیستند؛ زیرا مطالب آن‌ها تنها وحی است که خداوند نازل کرده است. ثانیاً، بر فرض مساوات در منزلت، به‌خاطر اینکه این کتاب‌ها مشتمل بر مواعظ هستند نه احکام شرعی، حرمت کُتبی را که مشتمل بر احکام شرعی است، ندارند (حلی (علامه)، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، صص. ۳۱-۳۰).

۲-۳. بلاد اسلامی

فقه‌های امامیه در کتاب‌های خود دو ملاک مشهور برای تحقق دارالاسلام را مورد تبیین قرار داده‌اند. آن دو ملاک را شیخ طوسی، علامه حلی و شهید اول بیان کرده‌اند و بقیه از این سه تن تنها به نقل قول اکتفا کرده‌اند.^۱ این دو ملاک موارد زیر است.

۱. ملاک مصداقی: شیخ طوسی در مبسوط و علامه حلی در تذکره، دارالاسلام را مصداقاً مورد تبیین قرار داده‌اند. نکته شایان گفتن در اینجا این است که چنانچه خواهد آمد، بین این دو نیز اختلاف وجود دارد. شیخ طوسی در مبسوط می‌نویسد «دارالاسلام بر سه ضرب است. [اول]، شهری که در اسلام بنا شده است و مشرکان هرگز به آن شهر نزدیک نشده‌اند مثل بغداد و بصره. دوم، سابقاً دارالکفر بوده، ولی مسلمانان آنجا را به تصرف خود درآورده‌اند یا به وسیله قرارداد صلح آنجا را اخذ کرده‌اند یا آن‌ها را در آنجا گذاشته‌اند تا در قبالش جزیه بپردازند. سوم، سرزمینی که متعلق به مسلمین بوده [است]، ولی مشرکان آن را تصرف کرده‌اند مثل طرسوس (طوسی، ۱۳۷۸ق، ج ۳، ص. ۳۴۳). علامه نیز در تذکره می‌نویسد «دارالاسلام دو قسم است. اول، سرزمینی که مسلمانان آن را به وجود آورده‌اند مثل بغداد، بصره و کوفه. دوم، سرزمینی که مسلمانان آن را فتح کرده‌اند مثل مدائن و شام.

دارالکفر هم دو قسم است. اول، شهری که برای مسلمانان بوده، ولی کفار بر آنجا غلبه پیدا کرده‌اند مثل ساحل. دوم، شهری که هیچ‌وقت برای مسلمانان نبوده است مثل بلاد هند و روم» (حلی (علامه)، ۱۴۱۴ق، ج ۱۷، صص. ۳۵۱-۳۵۰). ایشان در ذیل قسم دوم از دارالاسلام می‌نویسد «این قسم به‌عنوان دارالاسلام شمرده می‌شود به‌خاطر اینکه شرط در تحقق دارالاسلام، مسلمان بودن سکنه آن نیست» (حلی (علامه)، ۱۴۱۴ق،

ج ۱۷، ص. ۳۵۰).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، ایشان هم همان ملاک شیخ طوسی را گفته است؛ البته با این تفاوت که قسم سوم شیخ طوسی نزد علامه به‌عنوان دارالکفر شناخته شده است.

۲. معیار اجرای احکام اسلام: شهید اول در کتاب دروس این معیار را قائل شده است. وی می‌نویسد «دارالاسلام آن مکانی است که احکام اسلام در آنجا جاری می‌شود و کافر در آنجا نیست مگر از طریق معاهده، اما دارالکفر آن سرزمینی است که در آن احکام کفار اجرا می‌شود و مسلمان در آن زندگی نمی‌کند مگر از طریق مسالمت‌آمیز» (شهید اول، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص. ۷۸). صاحب جامع المقاصد بعد از نقل این دو معیار از کلام فقه‌ها، در رابطه با معیار شهید اول می‌نویسد «و هو أضبط» (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۶، ص. ۱۲۳).

۴-۲. اماکن دینی

اقسام کفاری که حق استیطان در بلاد اسلامی دارند، عبارت‌اند از کفار ذمی، کفار مستأمن و کفار معاهد که به‌ترتیب از طریق عقد ذمه، عقد امان و عقد هدنه این حق را در بلاد اسلامی به دست می‌آورند. متنها حقوقی که کفار ذمی از طریق عقد ذمه در بلاد اسلامی برای استیطان می‌یابند، به‌مراتب قوی‌تر از دیگر کفار است. از جمله این حقوق داشتن اماکن مخصوص برای عبادت است که در اصطلاح به آن‌ها اماکن دینی یا عبادتگاه می‌گوییم. علت این گفته این است که یکی از بندها یا به‌عبارت دیگر شروط مطرح‌شده در عقد ذمه، داشتن اماکن دینی در بلاد اسلامی است. از این‌رو فقها بحث مربوط را در ذیل یکی از شروط عقد ذمه مطرح می‌کنند. با این بیان، استنباط می‌شود که اماکن دینی مختص به اهل کتاب (یهود، نصارا و مجوس) است؛ زیرا عقد ذمه تنها با این سه گروه منعقد می‌شود و دیگر کفار تحت عقود دیگر می‌توانند با حاکم اسلامی قرارداد ببندند. به‌عبارت دیگر، حق داشتن یا نداشتن اماکن دینی مختص به کفار کتابی و ویژگی حقوقی برای آن‌ها در بلاد اسلامی است.

با توجه به این موضوع، متأسفانه در کتاب‌های فقهی تعریف حدی یا حتی تعریف رسمی منطقی که از طریق تبیین عوارض خاصه باشد، برای اماکن بیان نشده است.

از این رو ما مفهوم و مراد از اماکن مذهبی را از طریق مصادیق (یک نوع ضعیف از تعریف رسمی) ارائه شده توسط آن‌ها استنباط می‌کنیم.

برخی در این بحث به بیان دو مصداق بیعه و کنیسه بسنده کرده‌اند (سبزواری، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص. ۳۷)، اما برخی دیگر چهار مصداق برشمرده‌اند که عبارت‌اند از بیعه، کنیسه، صومعه راهب و مکانی که برای اجتماع نمازشان است (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص. ۴۵؛ حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص. ۴۷۵؛ حلی (علامه)، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص. ۳۴۰). علامه در منتهی در این باب حدیثی از اهل سنت نقل کرده که در این حدیث از دو مکان مذهبی اهل کتاب نام برده شده است. یکی دیر و دیگری قلایه (حلی (علامه)، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص. ۷۸).

با وجود این، تنها بیان اماکن دینی یهود و نصارا توسط برخی فقها در برخی از کتاب‌ها به معنی عدم شمول این بحث درباره اماکن دینی مجوسیان نیست؛ زیرا اولاً، برخی از فقها بیت نار یا بیت نیران یا به فارسی آتشکده را در ردیف مصادیق اماکن دینی قرار داده‌اند مانند شهید اول در دروس و صاحب جواهر در جواهر الکلام که به صراحت از آتشکده (بیت نار) نام برده‌اند (شهید اول، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص. ۳۹؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص. ۲۸۰). ثانیاً، برخی فقها با اینکه مثلاً هنگامی که درباره احداث اماکن دینی در انواع بلاد اسلامی بحث می‌کنند (اول، شهرهایی که توسط مسلمانان احداث شده‌اند مانند بغداد، بصره و کوفه، دوم، شهرهایی که به زور فتح شده‌اند یعنی مفتوح‌العنوه و سوم، شهرهایی که با عقد صلح با کفار فتح شده‌اند)، در دو مصداق نخست، تنها از اماکن دینی یهود و نصارا مثال می‌آورند، اما هنگام تبیین قسم سوم، افزون‌بر بیان اماکن دینی یهود و نصارا، از بیوت نیران یا آتشکده‌های زرتشتیان نیز سخن می‌گویند. این نکته قرینه بر این است که بیوت نیران جزو مصادیق قسم اول و دوم بلاد اسلامی از منظر آن فقهاست (حلی (علامه)، ۱۴۱۴ق، ج ۹، صص. ۳۴۳-۳۴۱)؛ حلی (علامه)، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، صص. ۱۰۶-۱۰۴).

همان‌طور که گفته شد، درباره تعریف اماکن دینی، فقها چیزی نگفته و تنها به تبیین مفهومی آن پرداخته‌اند. مفهوم برخی از آن اماکن عبارت است از ۱. بیع که جمع بیعه است و به پرستشگاه نصارا و کنیسه که به پرستشگاه یهودیان گفته می‌شود (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص. ۱۵۴) و برخی عکس این را گفته‌اند؛ یعنی بیعه را معبد یهود

و کنیسه را معبد نصارا دانسته‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۸، ص. ۵۰). ۲. ابن اثیر در *نهایه* می‌نویسد «قَلْبَةُ كَالصَّوْمَعَةِ مِنْ بَيُوتِ عِبَادَتِهِمْ»؛ قلبه مثل صومعه از خانه‌های عبادت اینان است (ابن اثیر، بی‌تا، ج ۴، ص. ۱۰۵). ۳. دیر که به معنای «الْبَيْعَة» (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۸، ص. ۵۸) و به معنای «خان نصارا» نیز که عبادتگاه نصاراست، آمده است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص. ۳۰۰).

در هر صورت، اگر به مجموعه مفاهیم الفاظ به‌کاررفته از سوی فقها به‌عنوان بیان مثال در مورد بحث ما نگاهی افکنده شود، این موضوع تجلی می‌یابد که اماکن مذهبی، به مکان‌هایی گفته می‌شود که برای عبادت کفار کتابی اعم از یهودی، مسیحی، مجوسی چه به‌صورت فردی مثل صومعه و چه به‌صورت جماعتی مثل بیعه و کنیسه، آتشکده و... است.

۲-۵. استیطان

استیطان مصدر باب استفعال است که از ماده وَطَنُ گرفته شده و در کتاب‌های لغت به معنای «مُوطِنُ الْإِنْسَانِ وَ مَحَلُّهُ» (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص. ۴۵۴) یا «محل الإنسان» (جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۶، ص. ۲۲۱۴؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص. ۱۲۰) یا «منزل تقیم به» (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۳، ص. ۴۵۱) آمده است. در باب استفعال، به معنای این است که آن زمین را وطن خود گرفت؛ چنان‌که طریحی در این زمینه می‌نویسد «استوطن: اتخذها وطناً» (طریحی، ۱۴۱۶ق، ج ۶، ص. ۳۲۶).

در بحث مورد نظر ما نیز به همین معنا آمده است. وقتی فقها می‌گویند که کافر از طریق سه قرارداد که عبارت‌اند از عقد ذمه، عقد امان و عقد هُذنه، حق استیطان در بلاد اسلامی را کسب می‌کند، بدین معناست که کفار از طریق این سه قرارداد می‌توانند بلاد اسلامی را به‌عنوان حق اقامت اخذ کنند. پس با این تعبیر، حق استیطان به معنای حق اقامت گرفتن کافر از دولت اسلامی از طریق سه قرارداد یادشده است، اما چون این حق از طریق هرکدام از این سه قرارداد، حق‌ها و تکالیفی برای کفار در بلاد اسلامی به وجود می‌آورد؛ به‌طوری‌که آن‌ها را به‌ترتیب کافر ذمی، کافر مستأمن و کافر معاهد در بلاد اسلامی خطاب می‌کنند، از حق استیطان به حق شهروندی تعبیر شده است. به‌عبارت دیگر، حق استیطان برای کافر آثار حقوقی در بلاد اسلامی دارد، از این‌رو ما از

آن تعبیر به حق شهروندی کرده‌ایم.

به بیان دیگر، حق شهروندی در اینجا بدین معناست که اولاً، کافر حق اقامت را در بلاد اسلامی می‌یابد؛ به‌طوری‌که پیش از گرفتن حق اقامت، کافر با وصف حربی آورده می‌شد، اما با بستن قرارداد برای مثال، ذمه، با وصف کافر ذمی نامیده می‌شود. ثانیاً، در چهارچوب قرارداد منعقد کافر با حاکم مسلمان، مجموعه حقوقی به نفع او و مجموعه تکالیفی به ضرر او اعطا می‌شود که این به معنای مشارکت کافر در جامعه مسلمان است که به‌نوعی خودی فرض می‌شود نه بیگانه. پس عبارت حق شهروندی نباید با مباحث حقوقی و سیاسی روز خلط شود، بلکه باید طبق قواعد و قرارداد برای مثال، ذمه، مورد تجزیه و تحلیل قرار بگیرد. ثالثاً، یکی از این حقوقی که به‌خاطر استیطان کافر اعطا می‌شود، حق احداث یا ابقای اماکن دینی در برخی از فروض یادشده در زیر است. به‌عبارت دیگر، داشتن حق استیطان یا کسب این حق، یک نتیجه مهم دارد و آن، حق مترتب بر آن یعنی داشتن یا احداث اماکن دینی است.

اخذ این حق به معنای مساوات با شهروندان مسلمان در بلاد اسلامی در همه حقوق از جمله حقوق سیاسی نیست، زیرا این حق به کافر به‌طور مطلق داده نمی‌شود، بلکه طبق قرارداد و در چهارچوب آن به وجود می‌آید و در همان حیطه قرارداد، حق شهروندی را در بلاد اسلامی به دست می‌آورد. از سویی منعقدکننده حق، این اختیار را ندارد که همه حقوقی که به مسلمانان در بلاد اسلامی داده شده است، به او نیز اعطا شود. گواه این گفته این است که حق شهروندی که از طریق عقد ذمه به دست می‌آید، قوی‌تر از دو قرارداد دیگر است و حق شهروندی از طریق عقد امان نیز قوی‌تر از عقد هدنه است. این خود بحث دیگری می‌طلبد که این مختصر مجال آن نیست.

با این بیان، حق شهروندی در عقد ذمه به این معناست که کافر کتابی حق اقامتی را از طریق قرارداد ذمه در بلاد اسلامی کسب می‌کند که در چهارچوب و حیطه آن، حقوق و تکالیفی را در بلاد اسلامی به دست می‌آورد و در چهارچوب آن قرارداد به‌عنوان شهروند بلاد اسلامی شمرده می‌شود. ما در این نوشتار می‌خواهیم بحث کنیم که در چهارچوب این عقد، کافر حق داشتن اماکن مذهبی را مانند شهروند مسلمان دارد یا ندارد. این خود به‌نوعی اماره بر این مدعاست که شهروندی کافر درجه نازل‌تر از شهروندی مسلمان است.

۳. ماهیت‌شناسی قرارداد ذمه

فقها نسبت به ماهیت عقد ذمه به لحاظ لزوم و جواز دو رویکرد دارند. رویکرد نخست: عقد ذمه از سوی ایجاب‌کننده (موجب) که امام یا نایب امام است، لازم و از طرف قبول‌کننده (قابل) عقد، جایز است. علامه حلی در کتاب قواعد (۱۴۱۳ق، الف، ج ۱، ص. ۱۵۱) به این موضوع اشاره کرده است که بیشتر شارحان کتاب قواعد این گفته علامه را مورد تأیید قرار داده‌اند مانند فخرالمحققین در ایضاح (۱۳۸۷ق، ج ۱، ص. ۳۸۶) یا عمیدی در کنزالفوائد (۱۴۱۶ق، ج ۱، ص. ۳۵۴). رویکرد دوم: عقد ذمه از هر دو طرف یعنی موجب و قابل جایز است. علامه در منتهی (۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص. ۳۹) و تذکره (۱۴۱۴ق، ج ۹، ص. ۲۸۸) و شهید ثانی در فوائدهالقواعد (۱۴۱۹ق، ص. ۴۸۹) از جمله معتقدان آن هستند.

به نظر می‌رسد از این دو رویکرد، رویکرد نخست یعنی لزوم از طرف امام به‌خاطر ادله‌ای ارجح است که از جمله آن ادله، اصل لزوم بر قراردادهاست (انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۵، ص. ۱۳)؛ زیرا اصل در عقود، لزوم است مگر اینکه با دلیلی این اصل را تخصیص بزنیم که ظاهراً چنین دلیلی در این مورد یعنی عقد ذمه وجود ندارد. این اصل در دیگر عقود مراعی است مثل عقد بیع، اجاره، مزارعه و بسیاری از عقود دیگر.

مهم در طرح این بحث این است که وقتی ما عقد ذمه را از سوی حاکم اسلامی لازم می‌دانیم، به تبع آن، رجوع او از اعطای حق اماکن دینی جایز نیست. به عبارت دیگر، با انعقاد عقد ذمه، حقوقی برای کفار ذمی حاصل می‌شود که این حقوق قابل گرفتن نیست مگر اینکه اقاله یا یکی از موارد فسخ عقد ایجاد شود. حال می‌گوییم یکی از حقوق در برخی موارد، احداث و ابقای اماکن دینی است. تا زمانی اقاله‌ای بین کفار با حاکم مسلمان ایجاد نشود یا موارد فسخی بر عقد ذمه حادث نشود، عقد ذمه پابرجا باقی می‌ماند و به تبع، تغییری در احداث یا ابقای اماکن دینی حاصل نمی‌شود که درحقیقت، این ثمره لزوم عقد ذمه نسبت به اماکن دینی است.

۴. تبیین جایگاه داشتن اماکن دینی در شرایط ذمه

بررسی این قسمت به ما نشان می‌دهد که ایجاد یا عدم ایجاد حق آزادی اماکن دینی در عقد ذمه چه جایگاهی دارد. به عبارت دیگر، آیا ازجمله شرایط عقد ذمه هست و اگر

هست، جزو شرایط صحت است یا خیر؟ اجماع فقها بر این مترتب شده است که عقد ذمه تنها از طریق ایجاب و قبول به تنهایی محقق نمی‌شود، بلکه آن‌ها شرایطی را برای عقد ذمه مورد پیش‌بینی قرار داده‌اند که برخی از آن شرایط، شرایط صحت عقد ذمه است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص. ۲۶۵). شروط مقرر در قرارداد ذمه دو قسم است.

۴-۱. شروطی که انجام دادن آن بر کفار واجب است

شروطی که انجام دادن آن بر کفار واجب است، دو قسم است.

۴-۱-۱. بذل جزیه

این شرط را همه فقها به اتفاق قبول دارند (حلی (علامه)، ۱۴۱۱ق، ص. ۸۸)؛ زیرا همان‌طور که در بالا گذشت، از ارکان تشکیل‌دهنده عقد ذمه شمرده می‌شود. رکن بودن از صراحت آیه ۲۹ سوره توبه که خداوند فرمودند «...حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ...» استنباط می‌شود.

۴-۱-۲. التزام به احکام مسلمانان

التزام کفار به احکام مسلمانان این‌گونه است که آن‌ها هر آنچه را مسلمانان نسبت به ادای حق یا ترک محرمی حکم کردند، بپذیرند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص. ۲۶۵).

۴-۲. شروطی که ترک کردن آن بر کفار واجب است

این شروط چهار تا هستند که از جمله آن‌ها مورد زیر است.

۴-۲-۱. عدم اظهار منکرات در جامعه مسلمان

این شرط متضمن اموری است که انجام ندادن آن توسط کفار واجب است، اما با انجام دادن این امور ضرری بر مسلمانان تحمیل نمی‌شود (حلی (علامه)، ۱۴۱۴ق، ج ۹، صص. ۳۱۹-۳۲۰). امثله‌ای که برای این شرط شمرده شده، عبارت است از اینکه کلیسا یا کنیسه‌ای احداث نکنند که البته در رابطه با این مثال در ادامه، به تفصیل سخن خواهیم گفت. هنگام خواندن کتب مقدسشان، اصواتشان را بلند نکنند و به صورت آشکارا خمر و خنزیر نخورند (حلی (علامه)، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص. ۸۴).

در رابطه با این امور و تأثیر آن‌ها بر نقض یا عدم نقض عقد جزیه، سه قول بین فقها

مطرح است.

قول اول: انجام دادن این امور توسط کفار باعث انفساخ قرارداد ذمه می‌شود؛ چه به‌صورت شرط آورده شود یا نشود. شیخ طوسی در نهجیه (۱۴۰۰ق، ص. ۲۹۲)، ابن ادریس حلی در سرائر (۱۴۱۰ق، ج ۲، ص. ۷)، ابن زهره در الغنیه (۱۴۱۷ق، ص. ۲۰۳)، حلی در الکافی فی الفقه (۱۴۰۳ق، ص. ۲۴۹)، محقق حلی در مختصرالنافع (۱۴۱۸ق، ج ۱، ص. ۱۱۱) و شهید اول بنا بر برداشت شهید ثانی در الروضه (۱۴۱۰ق، ج ۲، ص. ۳۸۹) و صاحب جواهر در جواهرالکلام (۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص. ۲۷۰) طرفداران این قول‌اند.

دو دلیل برای استدلال به این قول بیان شده است. اولاً، اجماعی است که ابن زهره در الغنیه ادعا کرده است (ابن زهره، ۱۴۱۷ق، ص. ۲۰۳) و ثانیاً، ظاهر صحیحیه متقدم از زراره که از امام صادق (علیه‌السلام) روایتی نقل می‌کند که فرمودند «پیغمبر از اهل ذمه جزیه قبول می‌کردند بنا بر اینکه که ربا نخورند، گوشت خوک نخورند و با خواهر و دختر برادر و دختر خواهر ازدواج نکنند. پس کسی که این امور را انجام دهد، ذمه خدا و رسولش از او برداشته می‌شود. همچنین، فرمودند که از امروز (یعنی آن روزی که آن امور را انجام دادند) ذمه برای آن‌ها نیست» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، صص. ۱۲۵-۱۲۴). صاحب جواهر می‌نویسد «ظاهر این حدیث این است که این‌ها در اصل عقد ذمه معتبرند» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص. ۲۷۰).

به عبارت دیگر، این شروط از اجزای تشکیل‌دهنده عقد ذمه شمرده می‌شود که به لحاظ حقوقی آن‌ها را شروط صحت عقد گویند. این شروط باید به‌صورت مستمر در طول زمان عقد ذمه وجود داشته باشد که فقدان هریک از آن‌ها چون عقد ذمه جزو عقود غیرقارالذات است، باعث منفسخ شدن عقد ذمه می‌شود.

قول دوم: اگر این امور به‌صورت شرط ضمن قرارداد جزیه بیایند، انجام دادن آن‌ها توسط کفار باعث فسخ عقد می‌شود. در غیر این صورت انجام دادن این امور تأثیری در عقد ذمه ندارد. علامه حلی در کتاب‌های تذکره (۱۴۱۴ق، ج ۹، ص. ۳۲۰)، منتهی (۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص. ۸۴) و تحریر (۱۴۲۰ق، ج ۲، ص. ۲۱۰) و شهید ثانی در مسالک (۱۴۱۳ق، ج ۳، ص. ۷۴) و روضه (۱۴۱۰ق، ج ۲، ص. ۳۸۹) فائل به این قول‌اند. علامه در هیچ‌کدام از این سه کتابش هیچ دلیلی اقامه نکرده و شهید ثانی در روضه با عبارت

«و هو الاظهر» و در مسالك با «و هو الاقوى»، گفته خودش را بیان داشته است. قول سوم: انجام دادن این امور باعث انفساخ عقد توسط كفار نمی‌شود؛ چه به‌صورت شرط در ضمن عقد ذمه آورده شود و چه آورده نشود. شیخ طوسی در مبسوط به‌صراحت قائل به این قول است (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص. ۴۴) و ظاهر عبارت در کتاب خلاف، این گفته را تأیید می‌کند؛ زیرا وی در این بحث تنها در مورد اجرای حد یا تعزیر در صورت انجام دادن این امور توسط كفار صحبت کرده است (طوسی، ۱۴۰۷ق، ب، ج ۶، ص. ۴). وی در هیچ‌کدام از این دو کتاب دلیلی اقامه نکرده است.

پیش از تحلیل اقوال سه‌گانه، این نکته باید گفته شود که نقطه مشترک هر سه قول این است که احداث اماکن دینی ممنوع است منتها در چگونگی برخورد با این مهم اختلاف است؛ چنان‌که طبق قول اول باعث انفساخ عقد ذمه می‌شود. طبق قول دوم حق فسخ به حاکم اسلامی می‌دهد که از طریق آن عقد ذمه را فسخ کند و طبق قول سوم مخالفت با آن شرط، تأثیری در عقد ذمه ندارد، بلکه حاکم اسلامی متخلفان از آن شرط را به مجازات تعزیری محکوم می‌کند.

به نظر می‌رسد قول دوم قوی‌تر باشد؛ زیرا ادله‌ای که قول اول ارائه داده است، مورد قبول نیست. بیان مطلب از این قرار است که قائلان به قول اول دو دلیل برای مدعی خودشان آورده‌اند.

دلیل اول، اجماع: به نظر می‌رسد این دلیل مورد قبول نیست؛ زیرا: اولاً، با وجود قول دوم و به‌خصوص قول سوم که قول شیخ طوسی و زمان شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ق) از ابن زهره (متوفای ۵۷۱ق) مقدم‌تر است، اجماعی تحقق نیافته است.

ثانیاً، با توجه به تعریف عقد ذمه، این عقد از دو رکن تشکیل شده است؛ یعنی بذل جزیه از سوی کافر و اعطای امان از سوی مسلم نه بیشتر. به‌عبارت‌دیگر، اجزای تشکیل‌دهنده عقد ذمه این دو است. ازاین‌رو بقیه شروط مقرر در آن باید خارج از ماهیت تشکیل‌دهنده عقد شمرده شود نه به‌عنوان جزء تشکیل‌دهنده عقد. ازاین‌رو تخلف از این شروط حق فسخ می‌آورد نه بطلان عقد. شاهد بر این مدعا، تمام عقود معین در فقه از قبیل بیع، اجاره، مزارعه، مساقات و... است که همه این‌ها یا از دو رکن

تشکیل شده‌اند یا درنهایت، قبض هم به‌عنوان شرط صحت آورده شده است. ازاین‌رو عقد ذمه نیز با توجه به ماهیت قراردادی بودن آن، نباید از این موضوع (متشکل بودن از دو جزء یا درنهایت، سه جزء) مستثنا باشد؛ همان‌طوری که این مهم در هنگام تعریف عقد ذمه و بیان اجزا و ارکان تشکیل‌دهنده آن تبیین و تأیید شد.

دلیل دوم، صحیحه زراره است: این دلیل به لحاظ سندی هیچ اشکالی ندارد؛ چنان‌که از آن تعبیر به صحیحه شد، اما به نظر می‌رسد مطلوب قول اول یعنی قرار دادن آن امور به‌عنوان اجزای تشکیل‌دهنده عقد مورد قبول نیست؛ زیرا باید در دامنه اموری که سبب بطلان عقد می‌شود، به قدر متیقن مراجعه کرد؛ یعنی دامنه مواردی که تأثیر در بطلان عقد دارد باید به‌طور مضیق تفسیر شود. بنابراین، با وجود این قرائن و نیز تفسیری که قائلان قول دوم از این امور به‌عنوان شروط ضمن عقد کرده‌اند (زیرا هیچ‌کدام از آن‌ها عدم این امور را مبطل عقد ندانسته‌اند)، ظاهر حدیث را باید موردی تبیین کنیم که با قدر متیقن سازگاری داشته باشد. این مورد عبارت است از صورتی که آن امور به‌صورت شرط در ضمن عقد مندرج شود که با تخلف از آن شرط، ذمه کفار برداشته شود. بنابراین، صحیحه زراره نه‌تنها گواه گفته قائلان به قول اول نیست، بلکه تأییدکننده قائلان به قول دوم است. ازاین‌رو صاحب ریاض درباره برداشت قائلان قول اول از این روایت می‌نویسد «در دلالت این روایت بر حصول نقص مطلقاً از طریق این امور نظر است» (طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۸، ص. ۴۹). همچنین، علامه حلی بعد از اینکه قول دوم را انتخاب می‌کند، مستند خود را همین روایت زراره قرار می‌دهد (حلی (علامه)، ۱۴۱۳ق، ب، ج ۴، ص. ۴۴۳).

از سوی دیگر، قول سوم اولاً، با ضوابط قراردادهای تطابق ندارد؛ زیرا ضابطه در هر قراردادی این‌گونه است که با وجود شرط و تخلف از آن توسط مشروط‌علیه، حق خیار تخلف شرط برای مشروط‌له حاصل می‌شود. این در حالی است که شیخ طوسی به‌طور مطلق با این ضابطه مسلم و مورد قبول خود ایشان در عقد بیع مخالفت کرده است. ثانیاً، این با وجود نادر بودنش، ادعای اجماع از خود شیخ طوسی و دیگران در مخالف با این قول وجود دارد (طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۸، ص. ۴۹).

با توجه به مطالب یادشده روشن شد که شرط عدم احداث اماکن دینی جزو شروط ضمن عقد است. بنابراین، حاکم اسلامی اختیار دارد که آن‌ها را در ضمن عقد ذمه

بیاورد یا خیر. اگر عدم احداث اماکن دینی را به عنوان شروط آورد، تخلف از آن این اختیار را به حاکم مسلمان می دهد که عقد ذمه را به خاطر خیار تخلف از شرط فسخ کند، اما این مهم (درج عدم احداث اماکن دینی) به معنی منع آزادی دینی بر کفار کتابی نیست؛ زیرا:

اولاً، با انعقاد عقد ذمه، حاکم اسلامی به بقای آن ها بر مذهب و آیین خودشان اقرار کرده است.

ثانیاً، درج این شروط که از جمله آن ها عدم احداث اماکن دینی است، به معنای عدم تظاهر آن در جامعه اسلامی است. از این رو آن ها می توانند اماکن دینی داشته باشند، اما در عین حال، احداث آن تظاهر در جامعه مسلمانان نداشته باشد؛ چنان که مجلسی در ذیل روایت زرارہ می نویسد «مراد این است که این امور را اظهار نکنند» (مجلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۹، ص. ۴۲۰).

ثالثاً، عدم احداث منعی است که خود کفار به صورت شرط ضمن عقد پذیرفته اند و محدودیتی است که آن ها با اختیار خود پذیرفته اند و این خوداختیاری مخالفت با آزادی دینی ندارد.

رابعاً، عدم احداث اماکن دینی تنها یکی از مصادیق عدم آزادی دینی است در حالی که آن ها همه نوع آزادی را در بلاد اسلامی بر اساس عقد ذمه دارند.

بنابراین، با این ادله روشن شد که اولاً، شرط عدم احداث مخالفتی با اصل آزادی دینی ندارد. ثانیاً، محدودیت ایجاد شده با اختیار کفار در ضمن عقد آورده شده است. ثالثاً، اصل آزادی دینی اصل مطلق نیست. بنابراین، تقید آن در چهارچوب نظم عمومی هر جامعه ای به آن اصل خدشه ای وارد نمی کند؛ زیرا همه گزاره های حقوق بشری این خاصیت را دارند.

۵. اثر عقد ذمه بر آزادی کفار اهل کتاب در داشتن اماکن مذهبی

هر قراردادی اثر بارزی دارد که به تبع آن اثر، احکام متعددی به آن قرارداد تعلق می گیرد. برای مثال، عقد بیع اثر بارزش، ملکیت عین است که از جمله احکام مترتب بر این مهم، تصرف مشتری در مثنی و بایع در ثمن است (یوسفی (فاضل آبی)، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص. ۴۴۴). اثر بارز عقد ذمه اکتساب حق شهروندی به معنای یاد شده در فوق در

بلاد اسلامی است. با اکتساب این حق، کافر اهل کتاب در بلاد اسلامی ملقب به کافر ذمی می‌شود.

فقها احکام متعددی را برای حق استیطان (شهروندی کافر در دارالاسلام) مورد شناسایی قرار داده‌اند که برخی از آنها تعلق به حفظ جان کافر و خانواده‌اش دارد و برخی دیگر، به اموال کافر تعلق می‌گیرد و برخی دیگر مربوط به امور دینی کافر می‌شود که از جمله آنها، ابقا و احداث اماکن مذهبی آنان است.

آنچه مورد بحث ما در اینجا است، همین قسم اخیر است که فقها در رابطه با آزادی کفار اهل کتاب در داشتن اماکن مذهبی طبق عقد ذمه، چه دیدگاهی دارند؟ این موضوع دو حالت دارد که ما در ضمن دو قسم، حکم آن را بیان خواهیم داشت.

۵-۱. عدم بیان ترک ابقا و احداث به صورت شرط در ضمن عقد

این حکم در قسمت مربوط به شرایط اهل ذمه، بحث مربوط به داشتن یا نداشتن اماکن مذهبی تحت قسم سوم از موارد شروطی که ترک کردن آن بر کفار واجب است، قرار می‌گیرد. در رابطه با این امور و تأثیر آنها بر نقض یا عدم نقض عقد جزیه، سه قول بین فقها مطرح شده که قول منتخب ما، قول دوم است که می‌گوید اگر این امور به صورت شرط ضمن قرارداد جزیه بیایند، در صورت انجام دادن آنها توسط کفار باعث فسخ عقد می‌شود و در غیر این صورت این امور تأثیری بر عقد ذمه ندارد.

در رابطه با این قول نتیجه مهمی به دست می‌آید و آن این است که اگر این امور در ضمن قرارداد ذمه به صورت شرط ضمن عقد قرار نگیرد، کفار اهل کتاب در انجام دادن این امور در بلاد اسلامی آزادند که از جمله آنها ابقا و احداث اماکن مذهبی در بلاد اسلامی است (حلی (علامه)، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص. ۸۴).

به عبارت دیگر، زمانی که حاکم اسلامی با کفار اهل کتاب عقد ذمه را منعقد می‌کند، آنها حق استیطان در بلاد اسلامی را دارند. داشتن این حق به تبع، یکسری حقوق و تکالیف را برای آنها بر اساس عقد ذمه ایجاد می‌کند که از جمله آن حقوق، داشتن آزادی دینی است؛ یعنی با وجود این قرارداد، حاکم اسلامی ابقای کفار بر دینشان را مورد قبول قرار داده است. به تبع، احترام به عبادتگاه‌های قدیمی و تازه تأسیس، مقتضای این حق یعنی آزادی دینی است. بنابراین، آنها می‌توانند اماکن دینی در بلاد اسلامی

داشته باشند؛ البته ناگفته نماند همه این گفته‌ها زمانی است که شرط عدم احداث اماکن دینی در ضمن عقد ذمه نیاید که در این صورت نباید آن‌ها تظاهر به احداث اماکن دینی در بلاد اسلامی داشته باشند؛ همان‌طور که نباید تظاهر به ربا، شرب خمر و اکل خنزیر و دیگر محرمات در دین اسلام داشته باشند.

البته حق داشتن اماکن دینی به معنی مطلق و بدون ضابطه نیست، بلکه حاکم با توجه به مصلحت بلاد اسلامی، آن را ضابطه‌مند کرده؛ به‌طوری‌که داشتن آن حق با قواعد اسلامی که از جمله آن‌ها ممنوعیت مجامع کفر است، تطبیق داشته باشد. این مهم طبق اوضاع و احوال هر منطقه و عرف آن، طبق دیدگاه حاکم اسلامی قابل تغییر و تحول است. چنان‌که در این‌بین، برخی هدم این اماکن را توسط ولی امر در صورت مصلحت ملزمه جایز می‌دانند (خویی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص. ۴۰۰).

۵-۲. بیان ترک ابقا و احداث به صورت شرط در ضمن عقد

اما اگر این امور در ضمن قرارداد ذمه به صورت شرط ضمن عقد قرار بگیرند، آیا آن‌ها با این شرط به‌طور مطلق از داشتن اماکن مذهبی منع می‌شوند؟ به نظر می‌رسد باید بین ابقا و احداث فرق قائل شد.

۵-۲-۱. ابقای اماکن دینی

نسبت به ابقای اماکن مذهبی که پیش از جنگ مسلمانان با کفار وجود داشته است، مطلقاً^۳ احدی از فقها مخالفتی ندارد. چنان‌که این موضوع بدون هیچ شرطی از گفته شیخ طوسی در مبسوط (۱۳۸۷ق، ج ۲، صص. ۴۶-۴۵)، محقق حلی در شرایع الاسلام (۱۴۰۸ق، ج ۱، ص. ۳۰۲) و مختصرالنافع (۱۴۱۸ق، ج ۱، ص. ۱۱۱) و فاضل آبی در کشف‌الرموز (۱۴۱۷ق، ج ۱، ص. ۴۲۲) و علامه حلی در کتاب‌های قواعد (۱۴۱۳ق، الف، ج ۱، ص ۵۱۴) و تحریر (۱۴۲۰ق، ج ۲، صص. ۲۱۵-۲۱۴) و... و از فقهای متأخر مانند شهید ثانی در مسالک (۱۴۱۳ق، ج ۳، ص. ۷۸) و محقق کرکی در جامع‌المقاصد (۱۴۱۴ق، ج ۳، ص. ۴۶۱) برداشت می‌شود.

علت این ابقا

اولاً، اجماعی است که بسیاری از فقها آن را ادعا کرده‌اند (حلی (علامه)، ۱۴۱۲ق،

ج ۱۵، ص ۱۰۶؛ حلی (علامه)، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۳۴۱.

ثانیاً، روایت است از ابن عباس که هر شهری که عرب آن را شهر کرده است، اهل ذمه نمی‌توانند در آن بیعه‌ای احداث کنند، اما آن مکان عبادتی که پیش از فتح مسلمانان وجود داشته، بر مسلمانان است که به آن اقرار (باقی گذاشتن) کنند (حلی (علامه)، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص ۱۰۴).

ثالثاً، اصل استصحاب است. توضیح این اصل از این قرار است که پیش از فتح آن سرزمین، عبادتگاه وجود داشته است و بعد از فتح شک می‌کنیم که باقی باشد یا نه که اصل بر بقای آن مکان است (طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۸، ص ۵۱).

خوبی در منهاج با شرط اینکه بقای آن اماکن باعث ازاله شوکت اسلام نشود، این ابقای اماکن مذهبی در بلاد اسلامی را پذیرفته است (خویی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، صص ۳۹۹-۴۰۰). طبق این دیدگاه، بقای اماکن دینی شرط مهمی دارد و آن وجود ابقا خلاف مصلحت مسلمانان نباشد که در این صورت در تعارض بین این دو، مصلحت مسلمانان ارجح است.

۵-۲-۲. احداث اماکن دینی

نسبت به احداث اماکن دینی موضوع چطور است؟ به عبارت دیگر، آیا آن‌ها می‌توانند کلیسا یا هر عبادتگاه جدید دیگری را در بلاد اسلام بسازند؟ در اینجا جواب از منظر فقها متفاوت است؛ زیرا بستگی به نوع شهر یا قریه‌ای دارد که قرار است در آن، اماکن دینی احداث شود. آن شهر یا قریه به سه قسمت زیر تقسیم می‌شود.

۱. شهر و قریه‌ای است که توسط مسلمانان احداث شده است مانند کوفه و بصره که در زمان عمر تأسیس شدند و بغداد که در زمان منصور دوانیقی در سال ۱۴۵ق تأسیس شد. فقها اجماع دارند که کفار ذمی حق هیچ‌گونه تأسیس عبادتگاه در این نوع شهرها را ندارند (حلی (علامه)، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۲۱۴). علت این مهم، سه دلیل است.

دلیل اول اجماعی است که علامه در تحریر (۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۲۱۴) و عدم خلافتی است که صاحب جواهر (۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۲۸۱)، ابن ادریس حلی و نیز علامه حلی در منتهی (۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص ۱۰۴) ادعا کرده‌اند.

دلیل دوم، سه روایت است که دو تای اولی از ابن عباس و آخری از حضرت علی (علیه السلام) است. در روایت اول، ابن عباس از پیغمبر نقل می‌کند که فرمودند «در هر شهری از شهرهایی که عرب به وجود آورده [است]، اهل ذمه حق احداث بیعه را ندارند...» و در روایت دوم، ابن عباس از پیغمبر نقل می‌کند که فرمودند «هر شهری از شهرهایی که عرب احداث کرد، عجم حق تأسیس بیعه یا زدن ناقوس و... را ندارد» (حلی (علامه)، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص. ۱۰۴). روایتی در دعائم/الاسلام از حضرت علی (علیه السلام) آمده که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) از احداث کنیسه در بلاد اسلامی نهی کرده است (مغربی، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص. ۳۸۱). محدث نوری نیز این حدیث را از دعائم/الاسلام نقل کرده است (نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱۱، ص. ۸).

دلیل سوم این است که این بلد ملک مسلمانان است و بر کفار جایز نیست که مجامع کفر در ملک مسلمانان احداث کنند (حلی (علامه)، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص. ۱۰۴). به خاطر همین موضوع است که علامه در تذکره گفته است که اگر با کفار مصالحه شود که حق احداث ابنیه مذهبی در این نوع بلاد داشته باشند، این قرارداد باطل است (حلی (علامه)، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص. ۳۴۰) یا آنچه از ابن ادریس حکایت شده که گفته است بر امام جایز نیست که اجازه احداث بیع و کنیسه و... از اماکن دینی به آنها در این بلاد را دهد و در صورت اجازه احداث، قرارداد صلحش باطل است و در این گفته هیچ‌گونه خلافتی نیست (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص. ۲۸۱).^۴ صاحب جواهر در ذیل این عبارت می‌نویسد: «و هو الحجة» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص. ۲۸۱).

ظاهراً شاید بتوان به برخی استدلال‌های ارائه شده در موضوع بحث خدشه وارد کرد، اما اشکالاتی که وارد به دلیل دوم است این است که اولاً، همان‌طور که ملاحظه شد، در مجموع، سه روایت برای استدلال آورده شده است که هر سه آنها به‌خاطر مرسل بودنشان، ضعف سندی دارند. ثانیاً، متن روایات مطرح شده از طریق ابن عباس با ظاهر شریعت سازگار نیست. به این صورت که در روایت اول، عرب در مقابل اهل ذمه قرار گرفته است درحالی که بسیاری از عرب‌ها نیز اهل ذمه بوده‌اند که مثال آن، وجود آنها در بلاد شام بوده است که تا به امروز نیز باقی هستند یا در روایت دوم، تقابل عرب و عجم دیده می‌شود. از سوی دیگر، در کتاب‌های حدیث، روایت یا روایات معتبر

دیگری در این زمینه وجود ندارد.

شاید بتوان به اشکالات وارده به دلیل دوم پاسخ داد. به این صورت که اولاً، در رابطه با مورد بحث بین فقهای امامیه اجماع وجود دارد که احداث ابنه مذهبی توسط کفار در این نوع از بلاد اسلامی جایز نیست و احدی از فقها در طول تاریخ فقاقت امامیه از قدما تا معاصران با این مهم مخالفتی نکرده‌اند. ثانیاً، همان‌طور که اعراض از روایت صحیح‌السند از سوی فقها باعث اسقاط آن روایت در استناد دادن می‌شود، عمل به روایات ضعیف‌السند به‌خصوص اجماع فقها باعث تقویت آن روایت و جابر ضعف سندی آن روایت می‌شود. ثالثاً، مدلول روایت نیز محل خدشه نیست؛ زیرا روایت از پیغمبر (صلی‌الله علیه و آله) نقل شد و در آن موقع فاتحان اسلام تنها از قوم عرب بودند. بدین خاطر است که در این روایات تنها از قوم عرب نام می‌برد و این اشکالی به مدلول روایت وارد نمی‌کند.

اشکال وارد بر دلیل سوم این است که مالک بودن مسلمانان مخالفتی با انتقال این مالکیت از طریق یکی از اسباب ملکیت مثل بیع، صلح و... ندارد و احدی از فقها حکم به بطلان بیع و شرا بین کافر ذمی و مسلمان نداده است. بر فرض که نهی از این نوع قرارداد باشد، نهی در معاملات سبب ابطال آن معامله نمی‌شود.

به نظر می‌رسد این اشکال نیز وارد نیست؛ زیرا این اشکال طبق مبانی اصولی تا جایی صحیح است که دلیلی به‌خصوص در آن موضوع وجود نداشته باشد. این در حالی است که در بالا توضیح داده شد که ما دست‌کم دو دلیل قابل قبول داریم که یکی اجماع و دیگری آن سه روایت است. بنابراین، با این توضیح احداث اماکن دینی در این نوع از بلاد اسلامی از طرف کفار ذمی جایز نیست.

۲. شهر و قریه‌ای است که به‌صورت عنوه یا همان زور توسط مسلمانان فتح شده است. احداث کنیسه یا هر عبادتگاه دیگری در این اراضی توسط کفر جایز نیست و در این گفته، احدی از فقها مخالفتی نکرده‌اند (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۷). علت این فتوا این است که با فتح، این اراضی به ملکیت مسلمانان درمی‌آید و احداث مجامع کفر در آن‌ها جایز نیست (کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۴۶۱). به نظر می‌رسد با وجود اجماع و نیز اطلاق در روایات سه‌گانه در بالا که مطلق بلاد اسلامی را شامل می‌شدند، این گفته و رویکرد از فقها صحیح باشد و احداث اماکن دینی در این نوع از بلاد هم جایز

نیست.

۳. شهر و قریه‌ای که به صورت صلح به دست مسلمانان فتح شده باشد. صلح با کفار به دو صورت است. صورت اول، امام با کفار مصالحه کند مبنی بر اینکه زمین به ملکیت آن‌ها باقی بماند، اما امام سالانه از آن‌ها خراج بگیرد. در این صورت کفار اختیار تام نسبت به ابقا و احداث اماکن دینی و به طور آزادانه حق زدن ناقوس دارند. علت این موضوع، مالک بودن آن اراضی برای کفار است (طوسی، ۱۳۷۸ق، ج ۲، ص. ۴۶). صورت دوم، امام با کفار مصالحه کند مبنی بر اینکه زمین به ملکیت مسلمانان دربیاید. این صورت سه حالت دارد.

الف. امام بر کفار شرط کند که حق ابقا و بلکه احداث عبادتگاه دارید. این شرط جایز است (حلی (علامه)، ۱۴۱۳ق، الف، ج ۱، ص. ۵۱۴). علت این گفته را علامه در منتهی این طور دانسته است که وقتی مصالحه با کفار نسبت به این موضوع که همه اراضی به ملکیت شما باقی بماند، به طریق اولی جایز است که بعضی از اراضی به ملکیت آن‌ها باقی بماند (حلی (علامه)، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، صص. ۱۰۶-۱۰۵). این گفته را بسیاری از فقها قبول دارند؛ چنان‌که برای مثال، فخرالمحققین علامه را در *ایضاح* به طور ضمنی (فخرالمحققین، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص. ۳۹۰) و محقق کرکی در *جامع المقاصد* با عبارت «و هو قریب» (کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص. ۴۶۲) تأیید کرده است. مثال این مهم را علامه حلی این طور بیان می‌کنند که «صحابه بسیاری از شهرها را فتح کرده‌اند و کنائس در آن‌ها باقی مانده است (حلی (علامه)، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص. ۱۰۵) یا فلسطین در زمان عمر از طریق صلح فتح شد و در آنجا همه معابد یهود و نصارا باقی ماند.

ب. امام بر کفار شرط کند که حق ابقا و احداث عبادتگاه ندارند، بلکه می‌تواند با آن‌ها شرط کند که اماکن دینی را تخریب کنند (حلی (علامه)، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص. ۳۴۲).

ج. اگر قرارداد صلح به طور مطلق بود یا به عبارت دیگر، هیچ گونه شرطی بین طرفین نسبت به این امور صورت نگرفت. علامه در منتهی (۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص. ۱۰۶) و تذکره (۱۴۱۴ق، ج ۹، ص. ۳۴۲) قائل است که آن‌ها حق احداث اماکن دینی را در اراضی صلح ندارند؛ زیرا ملکیت اراضی صلح برای ماست، اما در قواعد وجهی را برای جواز حق احداث اماکن دینی در اراضی صلح می‌آورد؛ به اینکه ما به وسیله قرینه حال

کفار مبنی بر اینکه آن‌ها در حال اجتماعشان، به مکانی برای انجام عباداتشان احتیاج دارند، لذا حق احداث اماکن دینی در سرزمین صلح دارند (حلی (علامه)، ۱۴۱۳ق، الف، ج ۱، ص. ۵۱۴). محقق کرکی می‌گوید این وجه علامه در قواعده از طریق اینکه آنچه دلالت بر احداث مسکن توسط کفار در اراضی صلح دارد، دلالت بر احداث مکان عبادت در این اراضی دارد (کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص. ۲۶۲).

به نظر می‌رسد هیچ‌کدام از این سه صورتی که برای قسم سوم گفته شد، دارای اشکال نباشد؛ زیرا احداث عبادتگاه حقی است برای کفار. آن‌ها می‌توانند از این حق با شرط احداث استفاده کنند یا آن را از خود سلب کنند. از این رو اثبات این حق یا اسقاط آن به صورت شرط و قبول طرف کفار، بلامانع است.

نتیجه‌گیری

عقد ذمه با ویژگی لزوم از سوی حاکم اسلامی و جواز از سوی کفار ذمی، پایه‌ای استوار برای تعامل میان مسلمانان و اهل کتاب ایجاد می‌کند. این عقد در صورت نبود دلایلی برای حق خیار از سوی حاکم، دائمی و حقوق ناشی از آن مانند حق داشتن اماکن دینی، غیرقابل رجوع است. این حق منحصر به اهل کتاب یا کسانی با شبهه کتاب است که فقها عمدتاً یهودیان، مسیحیان و مجوس را مشمول این حکم دانسته‌اند. پذیرش این حق مشروط به شروطی مانند حریت، بلوغ، ذکوریت و کمال عقد است. اثر اصلی عقد ذمه، اکتساب حق شهروندی کفار ذمی در بلاد اسلامی است که شامل حقوقی مانند حفظ جان، مال و آزادی مذهبی می‌شود. از جمله این حقوق، آزادی در ابقا و احداث اماکن دینی است. ابقای اماکن دینی در دارالاسلام مورد اجماع فقهاست، اما احداث عبادتگاه‌های جدید به شرایط خاصی وابسته است.

اگر شرط عدم احداث در قرارداد ذمه نیامده باشد، کفار ذمی در ایجاد اماکن دینی آزادند، اما در صورت شرط ضمن عقد، حکم به نوع زمین وابسته است. در شهرها و قریه‌هایی که توسط مسلمانان احداث یا به زور فتح شده‌اند، احداث اماکن دینی ممنوع است. در مقابل، در شهرها و قریه‌های فتح‌شده با صلح، احداث اماکن دینی غالباً مجاز است مگر اینکه در قرارداد صلح شرط دیگری بیان شده باشد.

نتیجه این است که فقه اسلامی، ضمن رعایت آزادی مذهبی کفار ذمی، این آزادی

را محدود به چهارچوب نظم عمومی و مصلحت جامعه اسلامی کرده است. این چهارچوب، تعادلی میان حفظ هویت دینی جامعه اسلامی و احترام به حقوق اقلیت‌ها برقرار می‌کند و نشان‌دهنده انعطاف فقه اسلامی در مواجهه با مسائل پیچیده اجتماعی است.

یادداشت‌ها

۱. «سُنُوا بِهِمْ سُنَّةَ أَهْلِ الْكِتَابِ» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص. ۱۲۸). حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمودند «... یا اشعث! خداوند برای مجوس کتابی نازل کرد و بر آن‌ها نبی فرستاد...» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص. ۱۲۸). ابویحیی الواسطی نقل می‌کند «ایشان از امام صادق (علیه‌السلام) پرسیدند آیا برای اهل مجوس نبی بود؟ امام فرمودند بله... تا اینکه امام کلامی را از قول پیغمبر نقل می‌کند که ایشان فرمودند برای مجوس کتابی بود که آن را سوزاندند و نبی بود که آن را کشتند... (طوسی، ۱۴۰۷ق، الف، ج ۴، ص. ۱۱۳).
۲. چنان‌که این گفته ما را شهید ثانی در مسالک (۱۴۱۳ق، ج ۱۲، ص. ۴۷۶)، محقق کرکی در جامع‌المقاصد (۱۴۱۴ق، ج ۶، ص. ۱۲۳)، طباطبایی در ریاض‌المسائل (۱۴۱۸ق، ج ۱۴، ص. ۱۴۸)، عاملی در مفتاح‌الکرامه (۱۴۱۹ق، ج ۱۷، ص. ۵۷۷) و صاحب جواهر در جواهرالکلام (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۸، صص. ۱۸۵-۱۸۶) تأیید می‌کنند؛ زیرا در همه این‌ها به نقل کلام آن سه تن در رابطه با تعریف دارالاسلام و دارالکفر اکتفا کرده‌اند.
۳. چه این شهرها توسط مسلمانان احداث شده و چه توسط آن‌ها از کفار به‌طور عنوه یا صلحاً اخذ شده باشد؛ البته در صورت اول، زمانی اماکن مذهبی در آن شهرهاست که آن‌ها به‌مرور زمان گسترش یافته باشند و به شهرها یا قریه‌هایی که پیش‌تر متعلق به کفار بوده است، ملصق شده باشند و بعد آن اماکن در این شهرها واقع شود.
۴. کلام ابن ادریس را از صاحب جواهر نقل کردیم؛ زیرا هرچه در این نسخه سرأثر که در دست ماست، تتبع کردیم، چنین عبارتی را نیافتیم.

منابع

- قرآن کریم.
- ابن اثیر، محمد بن مبارک (بی‌تا). *النهاية في غريب الحديث* (جلدهای ۲ و ۴). چاپ ۱، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- ابن زهره (حلبی)، حمزة بن علی (۱۴۱۷ق). *غنية النزوع الى علمی الاصول والفروع*. چاپ ۱، قم:

- مؤسسه امام صادق (علیه السلام).
ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). *لسان العرب* (جلدهای ۴، ۱۲ و ۱۳). چاپ ۳، بیروت: دارالفکر للطباعة والنشر.
- ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق). *معجم مقاییس اللغة* (جلد ۶). چاپ ۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- انصاری، مرتضی (۱۴۲۸ق). *کتاب المکاسب*. چاپ ۹، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۱۷ق). *الدروس الشرعیة فی فقه الامامیة* (جلدهای ۲ و ۳). چاپ ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۰ق). *الروضة البهیة فی شرح لمعة الدمشقیة* (جلد ۲). چاپ ۱، قم: کتاب فروشی داوری.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۳ق). *مسالك الافهام فی شرح شرایع الاسلام* (جلدهای ۳ و ۱۲). چاپ ۱، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیة.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۹ق). *فوائد القواعد*. چاپ ۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ق). *المعجم الصحاح* (جلدهای ۵ و ۶). چاپ ۱، بیروت: دارالعلم.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). *وسائل الشیعة* (جلد ۱۵). چاپ ۱، بیروت: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث.
- حلبی، ابوصلاح تقی الدین بن نجم الدین (۱۴۰۳ق). *الکافی فی الفقه*. چاپ ۱، اصفهان: کتابخانه عمومی امیرالمؤمنین (علیه السلام).
- حلی، ابن ادريس (۱۴۱۰ق). *سرائر الحاوی لتحریر الفتاوی* (جلدهای ۱ و ۲). چاپ ۲، قم: مؤسسه نشر الاسلامی.
- حلی (علامه)، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۲۰ق). *تحریر الاحکام* (جلد ۲). قم: مؤسسه امام صادق (علیه السلام).
- حلی (علامه)، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۱۳ق، الف). *قواعد الاحکام* (جلد ۱). چاپ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- حلی (علامه)، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۱۳ق، ب). *مختلف الشیعة* (جلد ۴). چاپ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- حلی (علامه)، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۱۴ق). *تذکرة الفقهاء* (جلدهای ۹ و ۱۷). چاپ ۱، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام).

- حلی (علامه)، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۱۲ق). *منتهی المطلب فی تحقیق المذهب* (جلد ۱۵). چاپ ۱، مشهد: مجمع البحوث الاسلامی، ۱۴۱۲ق.
- حلی (علامه)، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۱۱ق). *تبصرة المتعلمین فی الاحکام الدین*، چاپ ۱، تهران: مؤسسه چاپ و نشر.
- حلی (محقق)، ابوالقاسم جعفر بن حسن (۱۴۰۸ق). *شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام*. چاپ ۲، تهران: مؤسسه اسماعیلیان.
- حلی (محقق)، ابوالقاسم جعفر بن حسن (۱۴۱۲ق). *نکت النهایه*، چاپ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- حلی (محقق)، ابوالقاسم جعفر بن حسن (۱۴۱۸ق). *مختصر النافع فی الفقه الامامیه* (جلد ۱). چاپ ۶، قم: مؤسسه مطبوعه الدینیة.
- خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۰ق). *منهاج الصالحین* (جلد ۱). چاپ ۲۸، قم: نشر مدینه العلم.
- راغب اصفهانی حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). *مفردات الفاظ قرآن*. چاپ ۱، دارالعلم.
- روحانی، سید صادق (۱۴۱۲ق). *فقه الصادق (علیه السلام)* (جلد ۱۳). چاپ ۱، قم: دارالکتاب.
- روحانی، سید صادق (بی تا). *منهاج الصالحین* (جلد ۱). چاپ ۱، قم: دارالکتاب.
- زمخشری، ابوالقاسم محمد بن عمر (۱۴۱۷ق). *الفائز فی غریب الحدیث* (جلد ۱). چاپ ۱، بیروت: دارالکتب العربیه.
- سبزواری، محمد باقر (۱۴۲۳ق). *کفایة الاحکام* (جلد ۱). چاپ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- شاهرودی، سید محمود (۱۴۱۷ق)، *معجم فقه الجواهر*. چاپ ۱، بیروت: الطباعة الغدير.
- طباطبایی، سید علی (۱۴۱۸ق). *ریاض المسائل* (جلدهای ۸ و ۱۴). چاپ ۱، قم: مؤسسه آل البیت (علیهم السلام).
- طریحی، فخرالدین (۱۴۱۶ق). *مجمع البحرین* (جلد ۶). چاپ ۳، قم: کتاب فروشی مرتضوی.
- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۳۸۷ق). *المبسوط فی فقه الامامیه* (جلد ۲). چاپ ۳، قم: المكتبة المرتضویه.
- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۴۰۰ق). *النهایة فی المجرّد الفقه والفتاوی*. بیروت: دارالکتب العربی.
- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۴۰۷ق، الف). *کتاب الخلاف* (جلد ۵). چاپ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی. (ب)
- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۴۰۷ق، ب). *تهذیب الاحکام*. چاپ ۴، تهران:

دارالکتب الاسلامیه. (الف)

عاملی، سید جواد بن محمد، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد الاحکام (۱۴۱۹ق). چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی

عمید زنجانی، عباس علی (۱۴۲۱ق). فقه سیاسی. چاپ ۴، تهران: امیر کبیر.

عمیدی، سید عمیدالدین محمد (۱۴۱۶ق). کنزالفوائد فی حل المشکلات القواعد (جلد ۱). چاپ ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

فخرالمحققین، ابی طالب محمد بن حسن (۱۳۸۷ق). ایضاح الفوائد فی شرح القواعد (جلد ۱). چاپ ۱، قم: مؤسسه اسماعیلیان.

فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق). کتاب العین، چاپ دوم، قم: نشر هجرت.

فیومی، احمد بن محمد مقرئ (بی تا). مصباح المنیر (جلد ۲). چاپ ۱، قم: منشورات دارالرضی. مازندرانی، محمد هادی بن محمد صالح (۱۴۲۹ق). شرح فروع کافی (جلد ۳). چاپ ۱، قم: دارالحديث للطباعة.

محقق کرکی، علی بن حسین (۱۴۱۴ق). جامع المقاصد فی شرح القواعد (جلد ۳). چاپ ۲، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام).

مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۶ق). ملاذ الاخبار فی فهم تهذیب الاحکام، چاپ اول، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی.

مغربی، نعمان بن محمد (۱۳۸۵ق). دعائم الاسلام (جلد ۱). چاپ ۲، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام).

مفید، محمد بن نعمان (۱۴۱۳ق). المقتنعة. چاپ ۱، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.

نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام (جلدهای ۲۱ و ۳۸). چاپ ۷، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.

نوری، میرزا حسین (۱۴۰۸ق). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل (جلد ۱۱). چاپ ۱، بیروت: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام).

یوسفی (فاضل آبی)، حسن (۱۴۱۷ق). کشف الرموز فی شرح مختصر النافع (جلد ۱). چاپ ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

References

The Holy Qur'an.

Al-Hurr al-'Amili, Muhammad ibn al-Hasan. (1989). Wasa'il al-Shi'a. 1st ed. Beirut: Ahl al-Bayt Institute for the Revival of Heritage. [in Arabic]

Ameli, Sayyid Javad ibn Muhammad. (1419 AH). Miftah-Karamah fi Sharh Qawaed al-Ahkam. 1st ed. Qom: Islamic Publications Office. [in Arabic]

- Amid Zanjani, 'Abbas 'Ali. (2001). *Fiqh-i Siyasi* (Political Jurisprudence). 4th ed. Tehran: Amirkabir Publications. [in Persian]
- Amidi, Sayyid 'Amid al-Din Muhammad. (1996). *Kanz al-Fawa'id fi Hall Mushkilat al-Qawa'id*. 1st ed. Qom: Office of Islamic Publications. [in Arabic]
- Ansari, Shaykh Murtada. (2007). *Kitab al-Makasib*. 9th ed. Qom: Majma' al-Fikr al-Islami (Assembly of Islamic Thought). [in Arabic]
- Fakhr al-Muhaqqiqin, Abu Talib Muhammad ibn Hasan. (1967). *Idah al-Fawa'id fi Sharh al-Qawa'id*. 1st ed. Qom: Isma'iliyan Institute. [in Arabic]
- Farahidi, Khalil ibn Ahmad. (1410 AH). *Kitab al-'Ayn*. 2nd ed. Qom: Hijrat Publications. [in Arabic]
- Fayyumi, Ahmad ibn Muhammad al-Muqri. (n.d.). *Al-Misbah al-Munir*. 1st ed. Qom: Manshurat Dar al-Radi. [in Arabic]
- Halabi, Abu al-Salah, Taqi al-Din ibn Najm al-Din. (1983). *Al-Kafi fi al-Fiqh*. 1st ed. Isfahan: Amir al-Mu'minin (a.s.) Public Library. [in Arabic]
- Hilli (al-'Allamah al-Hilli), Hasan ibn Yusuf ibn Mutahhar. (2000). *Tahrir al-Ahkam*. Qom: Imam Sadiq (a.s.) Institute. [in Arabic]
- Hilli (al-'Allamah al-Hilli). (1991). *Tabsirat al-Muta'allimin fi Ahkam al-Din*. 1st ed. Tehran: Printing and Publishing Institute. [in Arabic]
- Hilli (al-'Allamah al-Hilli). (1992). *Muntaha al-Matlab fi Tahqiq al-Madhhab*. 1st ed. Mashhad: Islamic Research Foundation. [in Arabic]
- Hilli (al-'Allamah al-Hilli). (1993). *Mukhtalaf al-Shi'a*. 1st ed. Qom: Office of Islamic Publications. [in Arabic]
- Hilli (al-'Allamah al-Hilli). (1993). *Qawa'id al-Ahkam*. 1st ed. Qom: Office of Islamic Publications. [in Arabic]
- Hilli (al-'Allamah al-Hilli). (1994). *Tadhkirat al-Fuqaha'*. 1st ed. Qom: Ahl al-Bayt (a.s.) Institute. [in Arabic]
- Hilli (al-Muhaqqiq al-Hilli). (1412 AH). *Nukat al-Nihāyah*. 1st ed. Qom: Islamic Publications Office. [in Arabic]
- Hilli (al-Muhaqqiq al-Hilli). (1988). *Shara'i' al-Islam fi Masa'il al-Halal wa al-Haram*. 2nd ed. Tehran: Isma'iliyan Institute. [in Arabic]
- Hilli (al-Muhaqqiq al-Hilli). (1998). *Mukhtasar al-Nafi' fi Fiqh al-Imamiyya*. 6th ed. Qom: Institute of Religious Publications. [in Arabic]
- Hilli, Ibn Idris. (1990). *Al-Sara'ir al-Hawi li-Tahrir al-Fatawi'*. 2nd ed. Qom: Islamic Publishing Institute. [in Arabic]
- Ibn Athir, Muhammad ibn Mubarak. (n.d.). *Al-Nihayah fi Gharib al-Hadith*. 1st ed. Qom: Isma'iliyan Institute. [in Arabic]
- Ibn Faris, Ahmad. (1984). *Mu'jam Maqa'is al-Lughah*. 1st ed. Qom: Publications of the Office of Islamic Propaganda. [in Arabic]
- Ibn Manzur, Muhammad ibn Mukarram. (1994). *Lisan al-'Arab*. 3rd ed. Beirut: Dar al-Fikr for Printing and Publishing. [in Arabic]
- Ibn Zuhra (al-Halabi), Hamza ibn 'Ali al-Husayni. (1997). *Ghunyat al-Nuzu' ila 'Ilmay al-Usul wa al-Furu'*. 1st ed. Qom: Imam Sadiq (a.s.) Institute. [in Arabic]

- Isfahani, Husayn ibn Muhammad al-Raghib. (1992). Mufradat Alfaz al-Qur'an. 1st ed. Dar al-'Ilm. [in Arabic]
- Jawhari, Isma'il ibn Hammad. (1990). Al-Mu'jam al-Sihah. 1st ed. Beirut: Dar al-'Ilm. [in Arabic]
- Karaki, 'Ali ibn Husayn. (1994). Jami' al-Maqasid fi Sharh al-Qawa'id. 2nd ed. Qom: Ahl al-Bayt (a.s.) Institute. [in Arabic]
- Khoei, Sayyid Abu al-Qasim. (1990). Minhaj al-Salihin. 28th ed. Qom: Madinat al-'Ilm Publications. [in Arabic]
- Maghribi, Nu'man ibn Muhammad. (1996). Da'a'im al-Islam. 2nd ed. Qom: Ahl al-Bayt (a.s.) Institute. [in Arabic]
- Majlisi, Muhammad Baqir. (1406 AH). Maladh al-Akhbar fi Fahm Tahdhīb al-Ahkam. 1st ed. Qom: Publications of the Ayatollah Mar'ashi Library. [in Arabic]
- Mazandarani, Muhammad Hadi ibn Muhammad Salih. (2008). Sharh Furu' al-Kafi. 1st ed. Qom: Dar al-Hadith for Printing. [in Persian]
- Mufid, Muhammad ibn Nu'man. (1993). Al-Muqni'ah. 1st ed. Qom: World Congress for the Millennium of Shaykh al-Mufid. [in Arabic]
- Najafi, Muhammad Hasan. (1984). Jawahir al-Kalam fi Sharh Shara'i' al-Islam. 7th ed. Beirut: Dar Ihya' al-Turath al-'Arabi. [in Arabic]
- Nuri, Mirza Husayn. (1988). Mustadrak al-Wasa'il wa Mustanbat al-Masa'il. 1st ed. Beirut: Ahl al-Bayt (a.s.) Institute. [in Arabic]
- Rouhani, Sayyid Sadiq. (1992). Fiqh al-Sadiq (a.s.). 1st ed. Qom: Dar al-Kitab. [in Arabic]
- Rouhani, Sayyid Sadiq. (n.d.). Minhaj al-Salihin. 1st ed. Qom: Dar al-Kitab. [in Arabic]
- Sabziwari, Muhammad Baqir. (2002). Kifayat al-Ahkam. 1st ed. Qom: Office of Islamic Publications. [in Arabic]
- Shahrudi, Sayyid Mahmoud. (1997). Mu'jam Fiqh al-Jawahir. 1st ed. Beirut: al-Ghadir Printing. [in Arabic]
- Shaid Awwal, Muhammad ibn Makki. (1997). Al-Durus al-Shar'iyya fi Fiqh al-Imamiyya. 2nd ed. Qom: Office of Islamic Publications. [in Arabic]
- Shaid Thani, Zayn al-Din ibn 'Ali. (1990). Al-Rawda al-Bahiyya fi Sharh al-Lum'a al-Dimashqiyya. 1st ed. Qom: Davari Bookstore. [in Arabic]
- Shaid Thani, Zayn al-Din ibn 'Ali. (1993). Masalik al-Afham fi Sharh Shara'i' al-Islam. 1st ed. Qom: Mu'assasat al-Ma'arif al-Islamiyya (The Islamic Ma'arif Foundation). [in Arabic]
- Shaid Thani, Zayn al-Din ibn 'Ali. (1999). Fawa'id al-Qawa'id. 1st ed. Qom: Publications of the Office of Islamic Propaganda. [in Arabic]
- Tabataba'i, Sayyid 'Ali. (1998). Riyad al-Masa'il. 1st ed. Qom: Ahl al-Bayt (a.s.) Institute. [in Arabic]
- Turayhi, Fakhr al-Din. (1996). Majma' al-Bahrayn. 3rd ed. Qom: Mortazavi Bookstore. [in Arabic]
- Tusi, Abu Ja'far, Muhammad ibn Hasan. (1967). Al-Mabsut fi Fiqh al-Imamiyya. 3rd ed. Qom: al-Maktaba al-Murtadawiyya. [in Arabic]
- Tusi, Abu Ja'far, Muhammad ibn Hasan. (1980). Al-Nihayah fi al-Mujarrad

- al-Fiqh wa al-Fatawa. Beirut: Dar al-Kitab al-'Arabi. [in Arabic]
- Tusi, Abu Ja'far, Muhammad ibn Hasan. (1987). Kitab al-Khilaf. 1st ed. Qom: Office of Islamic Publications. [in Arabic]
- Tusi, Abu Ja'far, Muhammad ibn Hasan. (1987). Tahdhib al-Ahkam. 4th ed. Tehran: Dar al-Kutub al-Islamiyyah. [in Arabic]
- Yusufi (Fadil Abi), Hasan. (1997). Kashf al-Rumuz fi Sharh Mukhtasar al-Nafi'. 3rd ed. Qom: Office of Islamic Publications. [in Arabic]
- Zamakhshari, Abu al-Qasim Muhammad ibn 'Umar. (1997). Al-Fa'iq fi Gharib al-Hadith. 1st ed. Beirut: Dar al-Kutub al-'Arabiyyah. [in Arabic]